

و بسیار بودی که بعضی از امرای مخلص ایشان بخدمت آنحضرت سیم وزیر میفرستادند که
 به صواب و ید ایشان بفقرا منقسم گردود آنحضرت با وجود تفرید و آزادی شفقته علی
 خلق الله خود متوجه شده استحقاق قسمت میکردند و در ضمن آن مبلغی از سرکار خود
 نیز میدادند مع ذلک بعض محتاجان و درازکار زبان طعن میکشودند اصحاب ایشان
 میخواستند بمنع آنها بکوشند آنحضرت باینی راه انگساری میپویند که یاران را غضب
 از سرپرست و بجای آن نرمی و شکستگی می نشست و یاران را قولاً و فعلاً بر نیستی و کم
 دیدن خویش و بردباری دلالت مینمودند و آزادی لیل راه عرفان میفرمودند و
 اگر از اصحاب ایشان خلاف این امر ظاهر میشد بعتاب بسیار نصیحت می نمودند
 چنانکه از مکتوبی که بشیخ تاج ویرین باب تحریف فرموده اند واضح خواهد شد انشاء الله
 سبحانه و زهد و استغنا را ایشان از امتعه دنیوی تا بجد می بود که سخن امور دنیوی هر
 مذکور مجلس شریف نمیشد مگر بتقریب سفارش حاجتمندی و هرگز تدبیری ویرین
 امور برای خود و درویش نمیکردند و در حق مردمان رشید جز بفقیر و مسکنت و فاقه
 و قناعت نمی خواستند و میفرمودند هر که ادا مالی از ما بظهور آید یقین و اندک بار
 بوی در محبت دینی نقصانی هست بعضی تو نگران که از اهل ارادت بودند التماس
 آن می نمودند که کفانی برای فقرای آستان ایشان تعیین نمایند ایشان در حق
 جمعی که نسبت معنوی با آنحضرت درست کرده بودند رضامند بودند و با دوان ایشان
 را مجوز میداشتند و از قنایت تنفر که ایشان از قبول امتعه دنیوی بود وقتیکه غرم
 جزم سفر حجاز کرده بودند عبدالرحیم خان المشتهر خاٹمانان تمام که از مخلصان این
 طائفه بود و خصوصاً آنحضرت خواججه با عقیدت و ارادت تمام دهمشتمه چون آن
 خبر بشنود و صد هزار روپی که بزبان هند لک نامند بخرج زاد و راه ایشان درویش
 مرسل داشته عرض نمود که بقبول آن برین منت نمند چون حضرت خواججه آن بشنود

روی در هم کشید فرمودند بچ رفتن چون مانی گران آن نمیکند که اینهمه سیم وزر
 مسلمان را صرف خود کنم و ضائع سازیم نیز رفتند و باز گردانیدند و بی تقصیدگی
 ایشان در طبوس و ماکول و مسکن تا بجای می بود که اگر چندین روز یک طعام غیر مرغوب
 و مطبوخ نزد ایشان می آوردند هرگز نمی گفتند که غیر این میارند و گذارند اگر چندین روز
 جامه در بدن تشریف مانده شوغلین میشد میفرمودند که دیگر حاضر سازند و نیز چندین
 خانه تنگ و تیره می بودند تا آن مسکن شکسته شدی یا از خاک و خاشاک بر کشتی از اینجا
 که غرق بجز تسلیم و رضا بودند اما تمهید و تمطیظ و تمویز آن هرگز نمیکردند با وجود این
 همه تسلیم و فنا و رفتگیها و ضعف بدن که همیشه ایشان را بود در دوام وضو و تکلیف
 طاعت شگفت تمام داشتند بعد از ادای نماز عشا که بجزه تشریف می بردند در
 مراقب می نشستند چون ضعف بر اعضا غلبه میکرد برخاسته تجدید وضو نموده
 دو گانه گذارده باز میگذاشتند باز چون اعضا بضعف و ورودی آمد چنان میکردند
 اکثر شب چنین میگذاشتند و احتیاط و لقمه تا بجای میفرمودند که بدیه که میرسد
 اگر چه آنرا حکم حدیث صحیح سخن *لَا تَزُوْا الْمَدِيَةَ* رو نمیکردند اما آنرا بخصوص شرح نمیکردند
 بل از محل اطیب قرض حسنه میکردند و در بدل آن آنرا میدادند که حکم فقهاء آن
 درجه دیگر و رحلت پیدا میکند و تا کب تمام میفرمودند که زنده طعام بوضو بود بل از
 ارباب حضور و صفا باشد و هنگام طبع بجز آن و نیامی نیز پرواز و میفرمودند از
 لقمه که بی حضور و احتیاط خورده شود و دومی بخیزد که مجاری فیض را می بندد
 ارواح طیبه که وسیله فیض اند مقابل قلب نشوند و همه محرومان را برین احتیاط
 ترغیب میفرمودند و جمعی که بی اجله مسامحت و ران جائز میداشتند ضرر آن را
 و احوال آنان معانه می نمودند روزی یکی از درویشان صاحب حال و کثیف
 آمده معروض داشت که ورکار خود بستگی می بینم و در باطن کدورت می یابم ندانم

چه تقصیر ازین سرزده آنحضرت متوجه شده فرمودند در لقمه بی احتیاطی رفته است او
 معروض داشت که لقمه همان لقمه هر روزه است ایشان فرمودند زفته نیک ^{تقصیر} مخصوص
 نهائی که غیر ازین معلوم نمیشود و البته در جزوی از اجزای آن فموری رفته چون نیک
 نقیضش نمود معلوم شد که دوستی چوبی برای سوختن که نه ازان جو بهائی احتیاط
 بوده داخل کرده بودند و کذاک در همه امور عمل ایشان بر غمیت و اولی بوده
 از آنجا که در کتب احادیث و قرآت فاتحه خلف امام مرویات کثیره صحیح آمده
 چند روز بران هم آمده بودند که فاتحه خلف امام قرآت نمایند درین اثنا امام
 الائمه سراج الائمه امام ابوحنیفه رضی الله عنه در معامله دیده اند که قصیده
 در مدح خود بخوانند اندک ازان این مضمون مستفاد میگردد که چندین اولیا
 کبار در مذمت من بوده اند بعد ازین واقعه ترک قرآت خلف امام نموده اند و این
 احتیاطها که در لقمه گفته شد از نزاکت و صفای نسبت لطیف شریف ایشان
 نیز بود چنانکه آئینه از غایت صفای نفس هم ندارد و ازینجا بوده که در صف جماعت
 جانب خود از خلص اصحاب خویش را ایستاده بگیرد و آنده که اگر بیگانه بی بوده
 فی الحال غفلت و نقصان او با خطرات او را آئینه ایشان منعکس می شده
 روزی یکی از درویشان که محتاج بحاجت بوده و در خاطرش التماس طلب آن
 عبور نموده با ایشان نماز کرده آن خطر او بر ایشان ظاهر شده بعد از ادای
 نماز فرموده از آنان و سر که احتیاج بحاجت دارد بدینسان درویش میگفت که همیشه
 ازان روز ترسان می بود که بسا و خطره که موجب ملالت ایشان باشد برین
 بگذرد و تفرید ایشان را آن پایه بود که از هدایت تا نهایت بهیج یک از احوال بلند
 و کاشف از جهند سر بهمت ایشان فرو نمی آمد و رعین بحر یافت و مازنا یافت زود
 خشک لب بود ماین رباعیه شریفه نیز ولالت برین حال ایشان می نماید رباعی

در راه خدا جلاوب باید بود تا جان باقیست و طلب باید بود و دریا و دریا اگر کجاست
 ریزند اگر باید کرد و خشک لب باید بود و روزی غریبی مکی از مخلصان ایشان
 کتاب نوشته بود ایشان بر ظهر آن کتابت رقم نمودند که درین معجزه گریز
 قوت کار نماید و اگر نه بوفیق الله تعالی درین دوره عمر دیوانه و ارامه بازماندی
 خود میداشت و در حست جوی کیمیای مقصود تک و دوی نمی نمودند و زندگانی
 فدای این راه میکرد حق تعالی درین بافتا و گلی نیز و روی و آشتوبی که است فرماید
 که کار و جهانی خود را و قبضه اختیار و اقتدار و تهاوه از مجموع گرفتار میافراشی بیام
 آمین بایرت العالمین امید از آن برادر آنست که روی بر خاک بنهد و از براسه
 حصول بن آرزوی فقیر از خدای عزوجل بخواهد که **دُعَا الرَّغَائِبِ لِلرَّغَائِبِ السَّيْرَعِ**
اَجَابَهُ آتَمَهُ وَاللَّهُ عَارِزُ خَدَمَتِ شَيْخِ تَاجِ الدِّينِ سَلَمَةَ اللَّهِ شَهْرُومَ كَهْفَتِ رُوْحِ حَضْرَتِ
 خواجده مارا وقتی رویداد که همچنین مندهای قباکشاوه با سینه عریان و دستار
 ایشان متوجه ساحل دریاشدند آثار شکستگی بسیار و قلق فراوان و اندوه عظیم
 از ایشان ظاهر بود من در قفا سے ایشان میرفتم بعد از مدتی ایشان از آن
 من اطلاع یافته بآه و دور و تمام فرمودند که اسی فلان آنقدر روایت و احوال
 و فیوضات و انوار و اسرار میرنزد که اگر این دریاسیاهی شود از نوشتن آن
 کوتاهی کند اما از اینها چه که مطلوب من از دید و دانش و درست له قدس متره
 طلب چون و مطلب بیگونه نه آنرا شبهه دنی این را نمونه و هم شیخ تاج الدین
 حکایت کردند که روزی در صفت جماعت نماز و ربهلوی ایشان بودم در میان
 نماز آثار استیلا می گریه و اشکلال از ایشان احساس نمودم بعد از ادا کے
 نماز چنان حیران و گریان بجزه شریف رفتند من نیز بر اثر ایشان در آمدم و
 چنان ایشان را گریان و کثیر الاثران یافتم بعد از ساعتی گستاخی نموده پرسیدم

که سبب این گریه اختیاری و اندوه داشتند بسیار چه باشد گفتند ازین بگذر ما را
 بدین دور بگذار از آنجا که بنیاد ایشان بس دلیل بودم احکام نمودم فرمودند در
 عین نماز که معراج مومن است روح من در طلب مطلب و راه الورا خروج نموده
 در حست و جوی آن چند آنکه مقدور داشت این مرغ پروبال زد بدستش سج نماید
 تا چار حیران و گریان خود را در قفس قالب انداخت این گریه او ازین حسرت بود
 و هم شیخ تاج الدین فرمودند روزی در حجره خاص ایشان در آمدم ایشان را
 بنیاد مغلوب و دستمالک دیدم در حکایت شدم اما آثار شعور بکام خود را ایشان
 نیافتم همیشه گفت و گو و سوال و در بیان آوردم تا بعد ساعتی چند تبک آمد و ساعت
 ساعت آثار صحیح ظاهر شدن گرفت بعد از آن فرمودند فلان کس امر و عجب رسید
 و کلمتی یا حیرانی باشد که در حیرت و دهرت و نیستی عجب رفته بودیم هم ازین غلبه
 تقریب ایشان بود که سری بخت و صحبت داشتن ایشان از اصلا نبود و ایام توجه
 ایشان تبریت در ایشان بدو سه سالی نکشید چون حضرت ایشان با قدس سره
 ازین انظار و اطاعت ایشان بکمال و کمال رسیدند آنحضرت خود را از صحبت
 و تعلیم ارباب ارادت باز کشیدند و باران را چه بهتر گفت و چه بکلیف با ایشان حواله
 نمودند چنانکه تفصیل آن در احوال حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه و خود
 انزوا گزیدند و بشیوه قطب آفاق ابوعلی و فاق قدس الله سره بدر و اندوه عظیم
 سر بگردان نیستی در کشیدند و جز بنماز جماعت بمسج جامع نمیشدند و هر که ایشان را میدید
 تا چار از حدیث سنن آرد آن بینظر الی میت نبی می و وجه الارض فلینظر الی
 این آبی قحاطه میاید و میگرد مع ذلک از بهیبت و در هشت ویدار ایشان که هر کجا میبود
 نقش و یوار میشد و غافلان را بجز و دیدن ایشان بمصدق خود ازار و ذکر الله
 بنظر میرسد تا بجای میگرد روزی عبور ایشان بجلی از قراسه که سکنه آن فرار عیان

بنمود بوده بوقوع انجامیده بجزدی که نظر انجماء برایشان افتاده با هم دیگر میگفتند
 که این عجب مرویست که از دیدن او خدا بیا و ما آید و او عظمت صحبت بل رویت
 ایشان چه ششمارا و چه بیگانه را سخن بر لب و نه عا و زول می عیب و با این همه
 انکسار ایشان از و هشت ایشان بسیار مردم و انا از جای رفتن عزیزه از
 اعلام فضلاست مگر گفت روزی رسیدم بصف جماعت نماز که برپا شده بود در آن
 صف حضرت خواجه نیز بودند در صف پیش جایی نبود مگر بیلومی حضرت خواجه
 که از ادب ایشان در و ایشان فرجه گذاشته بودند مرا چون خواجه اعتقاد چندین
 نبود و ایشان را طفل دیده بودم و کمال قیاس نبود و در سال یافته رعایت
 ادب بنحاطر نباید و آمده خود را فرجه کویح کردم ساعتی زرفته بود که دید شکوه و عظمت
 خواجه بر و لم حمله آورد چند آنکه خود را از آن میکشیدم فائده نمیداد تا بحدی رسید
 که بے اختیار در عین نماز اندک اندک خود را بر قفا میکشیدم و تا بجای رسیدم
 که اگر قدم عقب بگذارم از صنف بیستم خبر دار شتم و از مشاهد این معامله از مخلصان
 حقیقی آن عارف بزرگوار شدم و با این همه اہبت گاہ از جوش قلوب و سقوط و
 خلق تنها و کوچک و بازار میگرفتند و در زیر سایه دیواری بر خاک می نشستند
 با این همه مستیها و فریگیها و حیرت سرسوی در امور شریعیہ و التزام عنایت
 فتوری نیز فیت و سماع در قصه را آنجا بار نبود و وجود را آنجا مجال نه مابعدی کے
 کہ روزی در حضور ایشان یکی از و ایشان بچہ گفت اللہ ایشان فرمودند با و
 بگویند کہ آداب مجلس ما را داشته بچہ بچہ با بیاید و اگر از میدان ترکا و بی نظہور
 پیر سید نظام در اختیانت نمی نمودند و نیز اندک تقرب ظاہری خود کجا اما
 باطن خود را از و میکشیدند یا او بستگی و را حوال خود میدید یا و خواب و و فتنہ
 بوی امری می نمودند منتہا میشدے ای تو مجموعہ خوبی ترک راست گویم و شاید

عظیم بر جلالت رتبه ایشان همین بس که دوسه سال بر مسند شیخت بودند درین مدت
 قلیله چه مردم که از خوان دولت ایشان روزی مندر ویدند و چه برکات و آثار
 که در کشور وسیع هندوستان از ایشان انبساط گرفت و این سلسله طریقه نقشبندی
 که درین دیار غریب بود و بی هیچ تمام یافت با آنکه بسیار از مشایخ این سلسله
 آمده سالهای بسیار در آن دیار مانده بودند اما برکات این دوسه ساله در آن
 سالها کجا بود کما لا یخفی فاضل باین حقیر گفت بعضی شیخان بزرگ صاحب حال
 و قال درین روزگار شصت هفتاد سال در بند شیخی کردند معلومست که از ایشان
 که ماند شاهد بزرگی خواجهر شما همین بس که بچهل سالگی رفتند و دوسه سالی هدایت
 نمودند و عالمی را بهره ور کردند و این فقیر از زبان شیخ بلند مکان کجبه
 فقر و نیاز و عرفان ارشاد بنیاد شیخ محمد بن فضل الله در جمعا الله شنود که
 تقریبی را در حق حضرت خواجهر ما فرمود نشان بزرگی این عزیز همین بس که سه
 چهار سال پیش بهدایت پذیرداخت و تا امروز آثار و برکات آن روز افزونست
 گویند و آن چند روزه ارشاد ایشان بسا شیخانی که آنحضرت در ایام ترویج
 طلب به صحبت آنها رسیده بودند و فاتحه و دعای و تلقین ذکر از ایشان گرفته
 نیز منجذب شده آمده از فریدان شدند و گویند بعد از قدم هدایت از قوم ایشان
 بشهر معظم دہلی بعض مشایخ بزرگ آن بلده از ظهور ایشان غیرت بردند و توجیهات
 گاشتند آخر فائده ندیده جز ضرر خود ناچار از مخلصان حقیقی شدند بعضی طلبه
 از جاها که دور و درستی علییه رسیدند و برخی در راه غم بودند که خبر
 انتقال ایشان شنود و مدغم شدی میر محمد نعمان سلمه شد گفتند جوانی را از آن
 خراسان در آگره بدار الشفای طیبی بیمار دیدم از حالش پرسیدم گفت مرد چنین
 چنان بودم و درکن حضرت خواجهر بانی را در خواب دیدم و عشق ایشان اینجاسیدم

چون خبر انتقال ایشان شنیدم ازین اندوه ملول شدم و اکنون بیاورم و باین
 حال خواب از عشق آن بزرگوارم این گفت و زار بگرسیت اکنون چون حرف
 انتقال ایشان رسید زبان شکسته خامه را بران قصه باید آورد چون سال عمر
 شریف حضرت خواجه باجهل رسید که تکمیل تمام طبیعیه انسانی در آن است و تکمیل
 معنوی را نیز در آن اثر می لاجرم حضرت خواجه را بعد ازین اربعین از تنگنای این
 جهان بر طلال هوس انتقال شد اگر درین ایام خبر رحلت کسی می شنود یا آه سرود
 از دل سراپا در آورده میفرمودند خوش خلاص شد و مراد آنحضرت باین خلاص
 تقری از لباس مستی موهوم بود و مجروح شدن مشهور از خیال که لازم زندگانی
 این جهانی است چنانکه عارف رومی قدس الله سره الاقدس بزبان انتقال تهر مخ
 این مقال بود من شوم عریان زتن او از خیال تا خرامم و زنیایات الوصای
 در آن ایام واقعه نسبت بخود دیدند که آخر آن این عبارت بود فبیت و حید طریقه
 فریاد و نیز درین روزها یکی از ازواج الطاهره خود فرمودند که چون عمر من
 به چهل سالگی رسیدم واقعه عظیم پیشتر آید و برای تفهیم او به طبیعت آمده گفت
 مبارک گشوده نمودند و فرمودند این خط که بر کف منست نشانه نیست که گفته شد
 هم درین ایام گویند روزی آئینه بردست گرفته یکی از ازواج خود را طلبیده
 فرمودند بیای تا هم درین آئینه نظر کنیم آن عقیقه میفرموده و آئینه ایشان را
 پر سفید محاسن دیدم ترسیدم و گفتم من این چاینها میند که من زهره مشاهده آن
 ندارم پیشتر فرمودند و خود را بصورت اصلیه خود که محاسن عنبرین بود و انمودند
 بعد درین ایام چنانچه عادت شریف ایشان بوده که مکشوف خود را خواب گفته
 مذکور میگروه اندر روزی بر زبان شریف رانده اند که در بعضی خوابها چنان معلوم
 میشود که درین نزد یک کس کلانی از سلسله علییه نقشبندی فوت خواهد شد انگاه

فرموده اند که جای در کنار شهر و بی باید اختیار نمود و ترک اختلاط خلق کرد و بهمان جا
مدفن شد و درین باب بعضی خلص اصحاب خود را استخاره فرموده اند چون اجازت
معلوم نشده ترک آن اراده نموده اند باز روزی فرموده اند که دیده شد که میگویند
برای غرضیکه ترا آورده بودند تمام شده کمال سفر باید کرد مرتبه دیگر فرموده اند دیده شد
که میگویند قطب زمان در گذشته است درین چین من قصیده غزاد مرتبه خود بخوانم
و تعریفات عالیه در آن مندرجست چون بواسطه شهر حجابی الثانی سنه هزار و دو
رسیده امراض بر ایشان غلبه کرده و درین ایام فرموده اند حضرت خواجہ احرار رضی الله
عنه را بخواب دیدم که فرمودند پیراهن پوشید بعد از نقل این خواب حضرت خواجہ
تا بستم نموده بر زبان رانده اند اگر زنده مانیم چنان کنیم والا کفن هم پیراهنی است و چنین
یکه از مخلصان که درین ایام اراده سفری داشت فرموده اند چند روز کسی جا
نزدیکه آخری بازار راست بعضی مخلصان رشید درین ضمن غوامض علوم
تحقیقی می نمودند و آنحضرت تحقیقات عالیه میفرموده و درین میان شیء ضعیف غلبه
نموده چنانکه گویا حالت نزع بظهور رسیده بعد از مدتی بحال مدده فرموده اند اگر مرد
عبارت ازین است چه نعمتی بوده است که از آن حال بر آمدن خوش نمی آید و در شب
بست و نیم ماه مذکور آثار انحصار ظاهر شدن گرفته بنظر می که متضمن وداع
یاران باشد کمی نگریسته اند و اصحاب میگفتند که ایشان مستمی و تجسبی منبوه اند
گویا فایده آن میگردد و اندک عجب از شما که در رویشانیید و از واره رضا بقضایر
آمد جزع می نمایند و درین اثنا بر زبان درویشی کلمه مستبر که یا آله العالمین مستبر
بسرعت تمام بجانب وی دیده روی مبارک بجانب او گردانیده یکی از حاضران
گفته این توجه و تحریک از ایشان از شوق استماع نام محبوب بود ازین سخن آب
در چشم مبارک جمع شده پاسی از روز مذکور مانده بود که چهره بزرگتر اسم ذات مشغول

شده اند و همچنان اند که بیان جان بجان سپرده رضی الله تعالی عنه بعد از
انتقال موضعی که خاطر خلاص اصحاب ایشان بر آن قرار گرفته بر یک قبر حفر نموده
چون جنازه را در ایشان و در ایشان پرده شسته اند از ویوانگی که حاملان را بوده
بآنجا که حفر قبر نموده بود و اندک تا موت رانده اند بل زمین دیگر برده فرود آورده اند
بعد از فرود آوردن در آن زمین چه بیند که این زمین مکانی بوده است که در آن
حضرت خواجہ تقریب را با یاران بآن موضع رسیده آنجا را خوش کرده و در آنجا
ساخته و و گانه گذارده بودند و خاک آن موضع پاک بدامن مبارک ایشان
چسبیده بوده بر زبان شریف رانده اند که خاک این موضع و اشکی باشد لاجرم
در همان مکان که حواری نگاه حضرت رسالتی پناه صلی الله علیه و آله و سلم است
و نزدیک شاهراه آن شاه اقلیم ارشاد کنج و از آنجا که سپردند و امر زمین سخی
خدمت خواجہ حسام الدین احمد سلمه الله تعالی حوالی آن فرار از آتش و استجار
و از بار بستی شده سیرار و دیگر و بیفیع است شمع قرار او همه در حفر با او و لهما
ز ایران درش غرق او را با و + مضلا و عرفا مریبا با تواریخ انتقال در تمام زمینها
بایر او تارخ منطوقه که را تو را روی و او را اکتفا به و وانی که بدوست بودی
از خود همه فانی الصفت بود + بر خالق خویش که عشق + بر خلق تمام عفت
بود + و می شنید و لم بسال فوئش + خوش گفت که بحر معرفت بود + فصل سوم
در کلمات لطیفه و انقاس شریفه ایشان مخفی نماند که حضرت خواجہ ما را
قدس سره رسائل و قیقه زیباست و مکاتیب بدیهه در یاد که یک منطوبات
نخست و از بعضی مکاتیب ایشان به قریات محرک شده و نیز برخی در حال
اصحاب ایشان تخریر خواهد رسید انشاء الله سبحانه از بعضی رسائل شریفه و نیز
از منقذات متبرک که یکی از مخلصان جمع نموده اینجا بیاورد بر کات چند گانه

که موافق سن عمر کرامی ایشان است زبان قلم را شیرین بسازد و چون اللہ و
 توفیق بابت تقریب بیان معنی استخوان و کجایش فرموده اند که کسی نیست که آنقدر
 صلوات اللہ علیہ وسلم در وقت آنکه در دو با علی مرتضیٰ آن شکر پدید آید پس
 طریق متابعت است که بجز در کتاب این کلمه اکتفا نمائید و شکر باطن خود را
 عاجز محض شناخته و در دفع وساوس شیطانیه التیاقا در سطور بیازند تا قرات
 کلام او سبحانه خالی از کدورت اندیشهای پراکنده شیطانیه دست و پا این قسم
 تعوذ از مقولہ توکل است یعنی خدایا سبحانه وکیل خودم گردانست و قدرت رو
 اند و خود را بگوشه گذاشتن این توکل از شروع ایمانست چه هر که ایمان آورد
 تا آنکه آفریدگار خود و کل اللہ است و است آنرا که هر نفسی که از او آید او
 بظهور می آید همه محض قدرت آفریدگار است و صدها شکر یک لفظ آنکه در خزانه
 هستی او امر نیست موجود یا البته موجود خواهد شد که بان دفع ضرری یا جلب
 منفعتی نماید حضرت حق سبحانه بعد از آنکه پیغمبر خود را امر بتعوذ کرده میگوید که ایس
 سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم توکلون یعنی پناه بخدا گیر از شر شیطان و غیر
 که نیست تصرف و سلطنت شیطان را بر آنها که ایمان آورده اند و مقتضای
 ایمان برود و کار خود را وکیل خودم گردانده اند اینک شاهد صادق بر آنچه بیان
 نمودیم انشاء اللہ العزیز ما را نیز نصیب کامل ازین برسد و در آخر این مسند است
 فرموده اند که اگر هنگام تعوذ و اراوه تلاوت بحقیقت ایمانی که مورت این قسم تعوذ
 شده گامی تحقق شود بقراب فرائض مشرف خواهد شد چنانچه فاجره حتی سیم کلام
 اللہ را اکابر تحقیق درین مقام داشته اند در آن وقت زبان قاری حکم تجر و
 موسی خواهد داشت پس ایضا در تحقیق استعاذه فرموده اند حضرت حق سبحانه
 پیغمبر خود را صلوات اللہ علیہ وسلم فرموده فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان

الرحيم اين امر متضمن امر ففر والى الله و تقرب اليه است چه استحاوه التجايب برو
 و در جواب او رفتن است پس من متابع راست او راست که بعد از وید عجز خود در پناه
 حق بگرزید و حق را در دفع و ساوس بوکالت اخذ کند یعنی تمام مستغرق انوار او شود
 و در ادای کلمات و تدبیر معانی او توجیه برانگنده کند که او حافظ و وکیل است چنانچه
 میباید نظهور می آرد حضرت امام بهام حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما میفرمود
 حق سبحانه مثل را یعنی خاطر غیر می را هنگام نماز در مانیا فریاد نماید الله تبارک
 عنکم الرحمن اهل البيت و یطهرکم تطهیر او فقرات اداریه مسطور است که نسبت
 باحقیقت نسبت اهل بیت است و از آنچه ایشان نسبت خود را شرح داده اند و
 میشود که معنی سخن حضرت امام آنست که هنگام نماز در سر انشانی از ملک و ملکوت
 نیست نه آنکه ایمان هستند لیکن لباس غیرت از او بر کشیده اند چنانچه در قرب اول
 با ما وجود لباس غیرت نسبت غیرت ایشان بر افتاده چنانچه از باب توحید
 صورتی را میباشند این قسم تفرقه منتهی را دست میدهد و نزدیک باین که راکه
 نهایتش در بدایه مندرج باشد لیکن جامعیتی را که به یقین ایمانی مشرف اند و
 اخیر احسان را باید که از دست نه دهند الاحسان ان تعبه الله کما تک تراه فان لم یکن
 تراه فانه تراک است و تفسیر سوره فاتحه رقم فرموده اند تواند بود که مراد از عبادت
 و رکنه ای یک تعب عبادت اضطراری باشد و عبادت اضطراری بودن منتهی است
 بروفق اراده الهی و مضطر بودن در زیر قضا و قدر و در صورت ای یک تعب
 یعنی مثل مالک یوم الدین میشود یعنی مالک جمیع احوال و اوقات توتی و ای یک
 نشاقین تا آخر و اخل و عاست یعنی از تویاری سچویم که در اطل مستقیم را نمای تا
 سلوک بران صراط نمایم و عبادت اختیاری ما بروفق رضای تو شود و در صورت
 که ای یک تعب بر عبادت اختیاری محمول باشد مقصود از ان اظهار انقیاد خود است

و مقصود از این است که این با همان معنی که مذکور شد یا انما را آنکه این انقیاد و رهنمود خالق و توفیق
 تو سید انیم با طلب ثبات و رائقا و کتب بر کاشته اند که مراد از صراط مستقیم و کریم
 از اینها صراط مستقیم با جمیع صدیقان و محققان صراط اهل سنت و جماعت است
 از آنچه در البیات و ثواب و عقاب آنست گفته اند صاحب فتوحات مکتبه ضعیف
 گفته که عقیده چندی بر عقاید ظاهر علمای افرو و ده بی آنکه نفی عقیده از عقاید آنان کند
 به خلاف عقاید مسلمت صراح جز ضلالت و خرابی هیچ نیست و بجهت آنکه اعتقاد
 برین تقریر یکمین گرفته و امیدواریم که برین بمریم و برین محشور شویم که از ان عقاید
 ازین بزرگ اینست که سیکوید بنامی مارا صراط انبیا و صدیقان نه صراط آنها که همه
 فلاحی بنیاد و از سبب جزئی ندارند خواه خالق صرف بنیاد چنانچه در هر چه و طبعی که
 ایشان معتقد و علیم اند و خواه بعنوان حقانیت می بیند چنانچه بعضی از صوفیه
 که در توحید صوری معطل و محسوس اند که اصنام الله علی علم و رحق ایشان و رست
 است تمام خود و امثال خود و گویا در روی توجه از سبب رگ و کشیده اند ایشان
 امثال و مشتمل اند و نه راه آنها که همه راحق می بینند و بس عالم را خیال محض و
 شمره و صرف انکار ایشان نیز از راه برآمده اند به طور سو فسطاطی میرفتند و نه
 راه آنها که با وجود و دید حق و خلق خلق را وجود علیّه اثبات می کنند چه راه
 ایشان بر شام راه انبیا نیست اشقی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیه اینجا
 حضرت شواهد ما قدس سره میفرماید این سخن صاحب فتوحات که راه ایشان
 شام راه انبیا نیست نه مابین است که معرفت اینها خلافت معرفت انبیا
 است تا شام راه ایشان بر گزیدگان بل مراد شیخ آنست که معرفت ایشان
 آن و بسعت بدار و معرفت انبیا علیم السلام پس صراط مستقیم و معرفت
 با عقدا و این صدیق کامل و دید حق و خلق گست لیکن خلق را وجود علیّه

نے بل چون وجود صورت و مرآت کہ می نماید کہ هست و بحقیقت نیست و این
 نمود بقدرت کامله حق و خلق عالم عبارت ازین اظهارست و عالم در علم حق ثابت
 است نه آن اثبات که علم است و تصور علمیه نسبت با زبان میگویند بل ثباتی
 از جنس ثبات خارجی یعنی موجود خارجی بحسب شیون و صفات در علم تنزل نموده
 و حقائق عالم ظاهر گشته و این حقایق بعد از عود باصل و ظهور و وجود چون
 ظهور صورت و مرآت مخلوق و ممکن شده و آثار و افعال ظاهره ممکن از اصل است
 چون ممکن برده و ارشده بکار لون المار لون انامه مجربان را در تصور می آید که فعل
 و اثر از ممکن است و العلم الی واحد الی الایه الرحمن الرحیم **ب** در تحقیق کریمه و هو معکم
 انما کلتهم تمییز فرموده اند که معیت غیبیه هویت حق سبحانه تعالی باشد در غایت خفا
 و بطون است حقیقت این دریانت موقوف است بر پیک بردن بر تمیز مطلق و اطلاق
 صرف آنحضرت و تزللات او بصور علمیه و بودن آن صور بر این بین الوجود و المعدوم
 ای اجماع بین الوجود و العدم فانه من خواص منزل العلم است از تو امی بر رنگ
 ما چندین صور + هم مشبه هم منزه خیره سر + و همچنین موقوف است بر شایستگی
 آنکه آن صور علمیه را یک نسبت مجهول الکلیتی بحضرت ظاهر سپید شده که
 آن حضرت در کسوت آن صور بر آمده و آن صور آئینه اسما و صفات او شده
 و اسما و صفات او عین اوست فهو معکم فی العلم و العین روحا کان او مشالا
 او است لیکن معیت خانه معیت اعمال است با صور جنانیه از اشجار و تصور بر تدریج
 محققین که تصور و اشجار آن موطن را بالذات با عمل یک میگویند پس چنانکه
 عمل در موطن عرض است و در موطن جوهر آن ذات متعالیه در مرتبه منزه است
 از تعیین و تمیز و اشارت و عبارت و در مرتبه قابل این امور و معیت حسانه
 عین همچون معیت نقطه جواله است با و ایزه مو هو منه فی الخارج پس چنانچه نقطه

با داری کے نسبتے واقع است کہ واسطہ ظہور دائرہ در خارج و نمود نقطہ و رکسوت
 دائرہ شدہ پچنین ذات حق و غیب مطلق اور بقدرت کاملہ اش یک نسبتی تہ منزلت
 علمیہ واقع شدہ کہ سبب ظہور آن تنزلات و در خارج و نمود آن ذات بحسب اسما و
 صفات و رکسوت آن تنزلات شدہ است و ہم بقرب محبت مفہومہ من الالہ
 المذکورہ رقم فرمودہ اند حضرت واجب جلشانی کی توہم حلول و اثنیت و بی شائبہ
 چونے و چکوتے و رہمہ جا باہر است سخن ساقی کو ترا میرا کہو مین علی است رضی
 اللہ عنہ کہ ہوس کل شیء لا المقارنتہ و غیر کل شیء لا ہزاملہ اگر اثنیت می بود لا ہزاملہ
 بے بود غیب صورت نے نسبت و اگر وہم محض بے بود دنیا چہ حکمانے حسابیہ گنبد
 محبت راست نمی آید و ہر آمیزہ روسے ملے نمود آوازہ العجز عن و رک الادراک
 اوراک و رین مقام ست مردان و جہ مطلق و مشتاقان غیب ہوتیہ میگویند کہ
 ہر جہ دیدہ شد و دانستہ شد ہمہ غیرت بکلمہ لائے آن بے باید کہ ویکی از عارف
 رکنے قدس سرہ رسید کہ حق صیت و عقل کیست فرمود حق آنکہ هیچ وجہ
 مدزک نشود و عقل آنکہ هیچ وجہ جز با و آرام نگیرد و حق قلعے ست بے نہایت درویش
 بے و و است بقرب بیان کریمہ فانیما تو لو انتم و جہ اللہ فرمودہ اگر خواہی حقیقت
 این معنی بر تو انگذ جو ہرے فرض کن کہ ہر جہ بر صفات آئینہ مرتب میشود از صفات
 و تدویر و غیرہ بر ذات او مرتب میشود و ذات او مثلاً موجب نمایندگی صورت میشود
 بے زیادے تصقات پس ذات او در خارج عین این صفات آمد پچنین فرض
 کن کہ ہر یک ازین صفات را در خیال تو صورتی ست چون شیر کہ صورت علم
 ست در مثال و بعد ازین فرض کن کہ صورت خیالی و منعکس شدہ اندرون
 جوہر یعنی یک نسبت مجہول الکیفیتے بان جوہر پیدا کردہ اند کہ سبب نمایندگی
 این صورت شدہ پس بہر صورتی ازین صورت کہ رو آری در آنجا جوہر نسبت

بحقیقت بهمان جوہر آورده آن جوہر باین صورتست ہر گجا این صورت لیکن
آن جوہر منزه ازین صورت و خارج بوی از وجود خارجی بشام اینصورت رسیدہ
بیش ازین نیست کہ بقدر این صور صفات آن جوہر شاہد ہست افتد و بہر صورت
سے آری بہمان صفات بل بصاحب آن صفات رو آورده میشود اگر نہ ارسال
پر و از کنی و ہزار ربیع بر آری تا جذبہ از جذبات الوہیت روی ہونیار و صورت
اشباح و ارواح را از نظر تو ناچیز نگرداند و محبت ذاتی کہ کمون سرسیت و جلوہ
نیاید و نسبت مجہول الکلیفے کہ بقوم اوراک و مقدماتے آن محبت است و تعمیر از ان
خبر باوراک بسیط نمیتوان کرد و پیدا نشود و مرد و جد اللہ نخواہی شد شناساے
آن خود کجاہ و عنوان تحقیق معنی کریمین نہ کو زمین این چند فقرہ مشکین
ما زمین و نشین تحریر نموده اند قدس اللہ سر قائلہا پاکست خداوندیکہ فیض
اقدس خود شیار اور عرصہ ظہور آورده و صفات و شیون خود را اور پرده آن
ظہور از تنگناے خفا و بطون بر آورده و خود را در مرات آن اعتبارات و نظر
خود جلوہ گر کرده و تنگناے وحدت او نشان اثبنت نیست مطلق الیست
دائرہ اطلاق بیرون نہ چگونہ اش میتوان گفت نہ چون قادری کہ بیک کلمہ
کن خستگان خواب عدم را بیدار کرد و سر سیمہ شوق بر بستند آئینہ وجود برابر
شان داشت از ساوہ لوحی عکس خود را دیدند پندار خود در سر آورده و ناگاہ
صداسے و ہر معکم اینما کنتم بگوش شان رسید و ریافتند کہ بعیت جز بند و کائناتی
صورت نہ بند و حیرتے در کار آمد جمال عکس بشارت وجود مید ہر و نواسے
بعیت اشارہ بعد میکنند وجود و عدم را در ہم آمیختند وجود را فراموش کردند
و در مقصود را بر خود بستند کہ مطلق جلشانی بشارت اینما تلو انتم و جد اللہ
در میان آورده گفت و فی نفسکم امثالہم بصر و نیز گو شان شناختند کہ حجاب

خود خودم خود را از میان بی باید برداشت هنگام این دست برنگشت ارادت
 بر دامن مقصود رسیدن شیمی از راه عروق و در زید و نکست دوست را در
 شجاعت قلبیه انگیزه بیچاره از یاس و رافتا و کشته معشوقی در کار آمد و حجاب
 نقاب از میان برداشت و طنطنه لمن المملک الیوم در گرفت چون نیاز سے
 در میان بود روی و احتیاج آید و در و صداسے فاستقم کما امرت بگوش جانش
 رسانید مخمور صبحی سر برداشت و غلغله من عون نفسه لقد عرفت ربه در میان
 آور و لیکن معنی و الله من و رانهم محیط قلعه در حالش آورد از یکسو و غ غلغله
 و تعال و از یکسو فون و جھک شطر المسیء الحرام اضطرابی در کار نهاد و عنایت من
 بحیب المضطر او ادعا پروه حجاب را که لازم وجود است عینکے ساخت پیش
 چشمش نهاد و صورت قات تو سیدین بطور رسید این سخن آخری در رو سید
 بتقریب حصول محبت ذلتی که در تحقیق کریمه سابقا ذکر یافت رقم زوه اند که بر تو
 با و که ملازمت خدمت در روشی کنی که از خود فانی و باین محبت ذالتی با ستم
 شده باشد در عرصه وجودش جز محبوب و محبت و مشاهدہ محبوب سبج مانده
 و بحقیقت قاتے فی اللہ تعالی رسیدہ دیدارش حکم اذار و اذکر و اللہ فنامد
 ذکر و در صحبتش بموجب ہم جلسا اللہ نتیجہ صحبت مذکور این اور ویش مظہر اسم الحاکم
 شدہ ہر چه فرماید بے حکمتی نخواہد بود ہر چند کہ حکمت آن بر تو ظاہر نہ باشد بجان
 و متابعت فرمان اوسنی نمائی باشد کہ قبول الہی از ویر یچہ باطنش سرزند
 سعادت ابدیہ حاصل کنی اگر اسم الرحیم یا الکریم مقدمہ اسم الصمد یر شود
 تصرفی در کار تو کند سلطان غیبت و بے شعور کے خلل و در کار خانہ ہستی تو
 بیفکنند و ران غیبت روشناس نور ہدایت شوے و باشد کہ بحسب استعداد
 معنی اللہ نور السموات و الارض و در بہان یک غیبت چشم بصیرت ترا فرود گیر

و اگر بناگاه غلطی در پوست استعداد تو باشد طریق و قوت عدوی ازان برنج
 و انابدست آری و تقویت آن نور هدایت نهای و در متابعت شریعت و رعایت
 آداب طریقت اذاکل حلال و صدق مقال و اجتناب از صحبت اصداد
 اساس کار خود را محکم کنی و آن غیبت نسبت بصفت آگاهی و تجلی ذاتی چنان
 شناسی که بناگاه ای نزدیک بقصر آفتاب بستی و در شمشاد او بصیرت
 تو منظم و ناچیز گردند و چون فی الجمله باطن ترا بجهت مکر از ظهورات حالت قوتی
 پیدا شود و اگر چه نور بصیرت تو منظم شود نور بصیرت بحال خود مانند شناسی که آن
 غلبه نور خورشید است اما ندانی که اذکدام طرف آمده و ترا با و نسبت قریب است
 یا نه و چون رطوبات عنصره خشک میشوند و حرارت طبیعت در هم شکنند قوت
 آن پیدا کنی که چشم بصیرت را نیک بکنی و قریب خود را بقصر خورشید بیاوی
 لیکن در سطوت آن نور خود را از هوش ندی و اگر در همین مقام ماندی کسی
 مشاهد و اگر خواهند که ترا عارف موحد گردانند در سطوت آن نور سهوش شوی
 نور خورشید حمله آرد و از روی چه بصیرت تو سر بر آرد و بنیالی بایی آسمانی خورشید
 شناس و تو قطعاً و در میان نه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الجلال
 العظیم **ب** و نیز نوشته اند که اگر لطیف الاستعداد باشی و لیکن حکم و قوت
 با حجاب لطیفی در غیبت اول راه بر تو روشن نشد لیکن ترستی بدست آمده که
 بی تکلف دل نگران غیبت ذات میداری باید که تا تو استخوان این توجیه را
 نگا هدر می و به سراغ خاطر و جمعیت دل و طهارت کامل شب و روز نشوی
 و تربیت آن توجیه میگرد و باشی بطریقی که اکابر این سلسله علییه و مصنفات
 خود آورده و اگر ترا محسوس بان در ویش پیدا شده که در غیبت او حضورش تجلی
 ترا مشرف می سازد و طریق رابطه بدست آمد نور علی نور در روش طریق رابطه

اختیار کنی لیکن بوش باشی که امرے واقع نشود که گراستی از تو و خاطر مبارک
 او بیشتر و نیز می باید که مراد خود را از میان بردارے و جز مراد او را در آتش باقی
 نماند و مقصود برے با جمله مدار این طریق بر ارتباط با تین است و دل بر که ام
 که صورت که گراستی در فیض است شد مثل باطن تو و آن در ویش مثل آمینه
 و آفتاب است همچنانکه آمینه عند التقابل حرارت آفتاب میگردد و باطن تو عند
 از ارتباط حرارت آفتاب حق کسب میکند و محب نقوش و صورت در سوغتن می آید
 و از راه مرتبتش چشم سر توجه علو او را می یابد آنش محبت شعاع میزند و خرمن
 هستی در گرفتن آغاز میکند اکنون مثل تو و مثل آن در ویش مثل نیبه و آمینه
 آفتاب ناست این طریقه بحقیقت طریقه حضرت صدیق اکبر است چه ایشانرا
 کمال نسبت جی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بود و فیض بهمان راه میگردد
 چنانچه نزد اهل تحقیق مقررست و صاحب شجاعت از خواجہ ناصر الدین عبد الله
 قدس الله سره این معنی را بتفصیل نقل میکند و میگوید میفرمودند که طریقه
 خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم که بصدیق اکبر منسوبست از حیثیت این
 نسبت جی است چه طریقه ایشان بحقیقت نگار داشت این نسبت جی است
 والسلام علی من اتبع الهدی الی در بیان کریمه و شمس و ضحیها و القمر و اولیها
 بتقریب بترتیب شمس و قمر و امثالهما برنگاشته اند که اگر تحقیق تعظیم نظام
 مخلوق را از ارب مقام معرفت و هشتمه اند چه اینها مجامع جمال مطلق اند و
 مظهر تر انسان مطلق را نه بان معنی است که ایشان عین مطلق اند تعالی الله
 عن ذلک عا و اکبر بل بان معنی است که صفات و افعال مطلق از پرده اینها
 بکام لون المار لون انانہ و هم برنگ اینها ظهور کرده و ارباب مشاهده را درین
 اجتماع و کثرت بصیرت کامله جز نور ذاتی اند نه باین معنی که ذات و لور را

ایشان می آید بل مستی او بر لغت ذوق و محبت و استهلاک و انحلال می یابید
 مثلا آئینه فرض کنیم که از غایت صفای آنکه صورتی بر او افتد مستی و رانیمون
 یافت اگر کسی عاشق آئینه باشد و پرده صورت چشم بصیرش شعاع آئینه را
 دریابد و از سلطنت محبت و شوق مستغرق هستی او شود تواند گفت که خروازات
 آئینه نمی یابم خصوصاً که باین ستر مطلع شود که صورت ظاهری بر روی آئینه
 در میان موجود نیست بل نمود نیست بی بود موجود همان آئینه است و پس سطل
 در تحقیق کریمه و النهار اذ اجلسا نوشتند معنی نماید که روزیکه آفتاب را ظاهر
 کردند لیلی ایام بیض است بخلاف روزهای دیگر که آفتاب آن روزها را ظاهر
 میکردند این چون از اثر موثر است و آن از موثر با اثر آن طریق علم است این
 طریق عرفان و تعظیم لیل و قتی که پوشاند نور آفتاب را بجهت آنست که محل
 فراغ عابدان و آرا سگاه ذاکران و خلوتخانه محبان است معنی نماید که پوشانیدن
 شب نور آفتاب را عبارت از آنست که نور آفتاب در وقت منصف بزرگ عدم
 شده چه سایه نور نیست که بزرگ ظلمت برآمده و ظلمت اثر اختفای بعضی اشیا
 ظاهره فی الیوم این مقال سخت نیکوست و در ظهور عالم که واجب تعالی و تقدیر
 بچنان در مقرر بطون است لیکن احکام و آثار او که اسما و صفات او بند ظهور
 نموده اند و همچنین ممکن در تنگناست عدم ممکن نشسته لیکن حکم و اثر او برآمده با حکام
 و آثار واجب استخراج گرفته و حجاب مقصود شده ازین بیان که ریاض که دلیل
 اذ الیوم اربلیالی ایام بیض از وجه دیگر نیز میتوان حمل کرد چه در آن اوقات
 آئینه ماه مقابل آفتاب است و آفتاب در تمام ظاهر لیکن چون ظهوری است
 منصف بزرگ آئینه از نظر عامه مخفی شده سطل و تفسیر کریمه قی خاب من شبها
 تحریر نموده اند کم کردن نفس عبارت از کم کردن روحیست که بعد از تسویه و تعدیل

ارکان او در روح نفع کرده شد و از اثر آن نفع گانه ہی شده و لهذا بسیاری از علما
 جز نفس و هیكل محسوس امر دیگر اثبات نمیکنند و حالاً عامه در میان درین منزل اند
 و کم کردن روح کم کردن خواص روحانیه است و در مرتبه انعام زندگانی کردن

اولنگ کال انعام بل هم اضل یعنی خبیثه و ناسیدی مخصوص کفار باشند و لایس

من روح انشد الا القوم الکافرین چه هر که ایمان آورد بخدا و رسول در آنوقت

از قید نفس تمام حست و بصفت خاصه روحانیه مشرف شد بل مخلوقی از اخلاق

الهیة متحقق گشت و لهذا در کتب حنفیه مذکور است که الایمان غیر مخلوق است

گروه مومنان شاد می کنند و بچوسر و وسوسن آزادی گویند و بسیاری از محققین

مشایخ برینند که هر که ایمان آورد بخدا و رسول ایمان تحقیقی بعد از آن هرگز و

ایمان او نمی شود و هر که بعد از ایمان مرد و شده بجز و تقلید داشته و آنکه شایسته

اناموسن انشار الله میگویند بعضی بر همین منحن حمل کرده اند یعنی اناموسن تحقیقی

انشار الله تعالی سکه در بیان مننه سوره اخلاص فرموده از این سوره را

سوره اخلاص از آن گویند که از استماع آن اعتقاد بنده با فرید کار از غبار شرک

حلی و خفته خالص میگردونی جمله اخلاص در عمل او دست میدهد اما اخلاص

اعتقاد از شرک خفته آنست که در الویت اعتقاد بذات بند و که در عرصه امکان

بیج گونه مثل او را نباشد و الا ان معتقد او ممکن خواهد بود و از آنست که اگر فرموده

لله التوحید افراد القدم عن احدی و هم ازینجا است که ابو علی و تفاق رحمة الله در

توحید حاکم فرموده که التوحید غیریم لایقطنه دینه چه اعملال رسوم آثار بشریت

بالکلیه گاه گاه دست میدهد و آنهم کالبرق الخاطف میگذرد بلکه ازین سوره

صاحب دوتی را که صفای قلبی باشد توحید و پروده اعتقاد بدست می آید

که حال او بیج مخلوقی را بیست سخن باب مدینه العلم است که م الله تعالی و جبهه

که الاخلاص نفی الصفات شک نیست که توحید و رین و وجه تعلق با حدیث ذات
 وار و و تعلق در مقام احدیت قطعاً نمیدانید باشد اگر چه نسبت احدیت باشد فهم من فهم
 ها در تفسیر من شر ما خلق فرموده اند تواند بود که مراد از ما خلق همان صلیح باشد
 و شرح عبارت از شری بود که در بیداری بجهت لوازم بشریت روی مسیده
 سر در اینکه در صبح شر اصراً اضافه نکرد چنانچه در غاسق که شب است تصریح
 اضافه نمود و بظلم شان صبح است که آوان ظهور انوار است این منی مثل آنست که
 بعضی فلق را عبارت از خلق دشته اند مراد از عوذب الخلق من شر الخلق و آنست
 در آوردن شر عبارات ما خلق اشارت است بآنکه شر او بخلق حق است لیکن تصریح نشده
 بلکه ظاهراً مضاف بخلق شده تا راه بنده بین الجبر و القدر باشد قدر ظاهر
 و جبر باطن و من شر غاسق اضافه شد شب تواند بود بجهت مناسبتی باشد که
 میان شب و شر است و این مناسبت آنکه شب بجهت عدمی بظهور آید یعنی
 چون شعاع آفتاب فرو میرود شب می آید همچنین شر پیش اهل تحقیق نه بسته اند
 امر نیست نه بجهت وجود امر و وجود غیر محض است و ایضا اشارت تواند بود بآنکه
 ادباً فرموده اند ادب آنست که زمانم را بظاهر نسبت ندهند بل بظاهر مرتبط و از
 و از سیاه کلیمه او بیشتر چنانچه در معاصی بنده از استند او و کسب خود دانسته
 ربنا ظلمنا بکون بدیده آنکه نسبت بوجود دهد و گوید من بظهور پیش نیستم هر چه در
 از جاه و پیکر است تا گوید من چه کنم همه بخلق و تقدیر است مخفی نیست که از صبح و
 شب حضور و غفلت اراده میتوان کرد و همچنین از غاسق خلق اراده میتوان کرد
 چه در اصل لغت غاسق مشتق و سیر را میگویند خلق اینچنین است که برست از قیوم
 خود اگر نور وجود از یک نوره او دور شود همان لحظه آن نوره بعدم رود و ایضا
 غاسق سائل را نیز گویند خلق نیز سائل است که الاغراض لایق زمانین پناه گرفتند

از شر خلق است که در خلوتخانه سر بیاید و حجاب مقصود نگردد و در تحقیق الهی
 یوسوس فی صدور الناس بنگارش نمود و آنکه وسوسه شیطان از جانب جن و
 انس اندازد و در لهای او میان تواند بود بجهت دید قدرت و فعل ایشان باشد
 این وسوسه سه قسم است یکی مجر و خواطر و خیالات است و این نسبت بکس است
 که بتوفیق الله تعالی ایمان دار و بانکه خالق افعال عباد حق است بجهت بنگارش
 عقل و حسن مشاهد میکند که افعال عباد مربوط با اختیار ایشان است و دوم آنکه
 خالق افعال عباد و عباد را و اندر چنانچه معتزله نسبت به او میان و چنان
 میگویند و بدتر ازین است عمل عامه نسبت بیکدیگر چه معتزله فعل بنده را با قدر حق
 میگویند یعنی حق تعالی او را بچنین آفریده که هر چه خواهد میکند و معاملات
 ازین هم زهول و از مد سوم آنکه بنده را با الوهیت اخذ کند چنانکه فرعون و شاد
 را کردند و دفع وسوسه اول است که از خلق حق را جدا نماند و فعل و صفت خلق
 را سایه فعل و صفت حق بداند و ربوبیت را عبارت از ظهور رب بصورت مربوط
 اعتقاد نماید از نیجاست آنچه شیخ اوحدی فرموده است تا جنبش دست بست
 ما دام + سایه متحرک است تا کام + پس تعاضد رب الناس مناسب نیست ازین
 منتهی وسوسه دوم نیز مرتفع شود لیکن تعاضد بملک الناس لائق بانست
 که عجز ایشان ظاهر شود بدانکه شبیه بوسوسه دوم است آنکه ظهور قدرت را
 و وجود تمام اعتقاد نماید تا میان او معتزله جز بظاہر و منظر فرست نماید علاج
 پناه برون بملک الناس است که مرتبه جمع است تا ظاهر شود که در این شبه ازلیه
 است آنکه لا اله الا الله است و لکن الله بیدر من ایشان چون سید و
 و لکن او را این حال است و بیکر را چه رسد و ایضا ظاهر شود که هر چند فعل و
 قدرت در منظر او است خلق و تاثیر در منظر او نیست عالم در هر آن بعد میرود

مثل ان بطور کے آید و خلق و تالیف تمام از مرتبہ الوہیت است باین سخن و سوم
 سوم نیز مرتفع شود بلکه بہان تفرقہ ظاہر و منظر و رفع شدہ بود کہ صورت فرعون
 و شاور بالوہیت گرفتہ بودند نہ حقیقت ایشان الیہاں است تا وہ بالہ الناس
 و رفع او مناسب است بجا ایضا و تحقیق کریمہ مذکور رقم فرمودہ اند و سوم
 خٹا از تہ قسم بیرون نیست یا بعضیہے انداز و یا اول بندہ را در تصرف خود
 آورہ ملکات خواطر و خیالات میکند بے آنکہ ظہور معصیتے شود یا بکفر سے انداز
 لغو یا لغد من شرہ از قسم اول التجارب بدون مناسب است چہ معصیت و اسط
 مونسے شود چنانکہ بعض اکابر کشف و تحقیق فرمودہ اند کہ عصاۃ و ر و و رخ
 بے بندہ کفار صفت ایشان لایوت فیہا و لایحیے است در بوبیت واسطہ خود
 و بہت و در قسم دوم است کہ ملکہ و سخر بہ شیطان است التجارب ملک بدون مناسب
 و در قسم سوم التجارب بالہ بدون نیز اوارثا و در تحقیق حدیث کان اللہ و لم یکن معہ
 شے رقم فرمودہ اند کہ این کلام کہ از مشکوٰۃ نبوت علی صا جہا من الصلوٰۃ فضلہا
 بطور سیدہ اشارہ بہ مرتبہ اطلاق است و تقدّم آن بر سایر مراتب تقدّم است
 ذال و الا ان کما کان کہ باقتباس از انوار مشکوٰۃ بزبان بعض اکابر صدوقیہ جریان
 یا عبارتیست از آنکہ او بچنان بر صرافت اطلاق خودست ظہور مقدمات
 جلوا اطلاق را بر زمین آختہ و ران حضرت ازل و ابد ظاہر و باطن و ریاضت
 جمیع ذرات عالم در و آن متعاقب موبہوم الاتصال نفس رحمت و
 قہر آیند و میروند و میان ہر دو آن و ریاضت لانتہای اطلاق ہتیاست
 و او تا ہی ظہور مقدمات نسبت باین ہمہ اطلاق بے انتہا نزویکاست
 کہ نہ عارف کل شے ہالک الا وجہ استمر بیند و آنکہ سیکوینہ حفظا بین انہا
 نیز رن را لایست نیست کہ خود را ہفتا و بیستی برود کہ ان نفسین این و

نفس رحمانیت و لهذا گفته اند نسبت بعارف اصلاح بین از حفظ بین النفسین
 بهتر است و الاعارف را چه احتیاج است بحفظ بین النفسین که آوازوسه متفکک
 نیست چه در اصلاح وجه و غیر آن یا گویم الان کما کان عبارتست از آنکه شیئا
 نمود نیست بے بود بوی از وجود خارجی کبشام او نرسیده و همچنان در علم آمیده
 یا گویم واللہ تعالی اعلم کما کان اللہ بعد از ظهور وقتی بوده باشد که لی مع اللہ
 وقت بکین آنست و الان کما کان همچنان یا آنکه الان کما کان باین معنی
 صحیح است و اگر چه کان اللہ یعنی اول باشد یعنی در نظر شهود من همچنان بود
 و تحقیق معنی حدیث قدسی من قتله محبتی فانما دیتہ فرمودند که حق سبحانہ
 بیان طریق مراقبہ فرموده است کہ ہر گاہ محبت ذواتی بہر تہ افتاد اہانت برسد
 محبت بذوق یافت و تجلی ذوات فائز کرد و اینجادیت ہمین ذوق یافت است
 کہ بعد از فنا در محبت ذواتی بظہور میرسد یعنی طریقہ مراقبہ مذکورہ کہ عبارت از
 ظہور محبت ذوقیہ است البتہ موصل بمقصود است و باین تقریب فرمودند کہ مدار
 طریقہ باین تہ خیر است رسوخ بر عقاید اہل سنت و جماعت و دوام گامی و دوام
 عبادت نشد و تحقیق معنی حدیث قدسی انما عند ظن عبدی بے ان ذکرانی
 فی نفسہ ذکر تہ فی نفسہ و ان ذکر تہ فی ملائکہ ذکر تہ فی ملائکہ یعنی نے
 ملائکہ بدانکہ فرمودند بخدا سے غرور عمل نیکو گمان باید بود و نفس خود بد گمان و
 خائف مشائخ را اختلاف است در آنکہ غالب حال مندہ مومن رب باید
 باخوف بعضی گفته اند در پیرے رجا و در جوانی خوف و تحقیق آنست کہ ہمیشہ
 باید کہ رجا غالب باشد و خیریت ملائکہ صورتے کہ ذکر بندہ مرحق را در ملائکہ
 آن سرور صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد نہ باعتبار آنست کہ رسل ملک فضل
 باشد در رسل بشر بل باعتبار آنست کہ وجود روحانی آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم